

## اوحدی مراغه‌ای و تأثرات احتمالی او از شاعران پیشین\*

دکتر رحمان مشتاق‌مهر\*

### چکیده

اوحدی مراغه‌ای (۶۷۰ یا ۶۷۳-۷۳۸ هـ.ق) شاعر صوفی مشرب قرن هشتم، از شاعرانی است که تاکنون بسیار کمتر از آنچه استحقاق داشته است، مورد مطالعه و تحقیق و نقد قرار گرفته است. اوحدی که در سالهای پایانی زندگی مولانا و سعدی و اوایل زندگی حافظ می‌زیست، البته هم‌مطراز آنان نیست ولی باید انصاف داد که دلیل اصلی مغفول ماندنش هم‌عصری با آنهاست. از جنبه‌های برجسته شاعری اوحدی، آثار تأثر و اقتباس اوست از شاعران پیشین و تأثیر او در شاعران پس از خود؛ از جمله حافظ. وسعت و عمق این تأثرات، گواه غور و تعمق او در شاهکارهای ادب فارسی است. تردیدی نیست که بدون برخورداری از ذوق و قریحه و استعداد خداداد، هیچ هنرمندی متولد نمی‌شود ولی رسیدن به قله‌های کمال و فرهیختگی، مستلزم مطالعه و آموختن مداوم و کوشش مجدانه برای کشف راز شکوه و برجستگی شاهکارهاست؛ نشانه‌های این تلاش در دیوان اوحدی، مشهود است. نمونه‌های تأثر اوحدی از فردوسی، منوچهری، ناصر خسرو، ختیا، انوری، سنایی، خاقانی، نظامی، سعدی و مولوی حاکی از آن است که وی بیش از آنچه از وزن و قافیه و ساختار صوری شعر آنان متأثر شده باشد از مضمون و محتوا و شگردهای شاعرانه آنها تأثیر پذیرفته است.

**واژگان کلیدی:** اوحدی مراغه‌ای؛ شعر فارسی؛ قرن هشتم؛ تأثیر و تأثر، بینامتنیت، مولوی؛

ناصر خسرو

\* تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۲۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۸/۴/۲

\* دانشیار دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

## مقدمه

دورهٔ ایلخانان مغول در ایران، به دلایلی که جای بحث آن در اینجا نیست، از دوره‌های رونق و رواج شعر و ادب در تاریخ ادبی ایران است. علاوه بر سعدی و مولانا و حافظ که توجه و تحسین علاقه‌مندگان و شیفتگان ادب فارسی را در قرنهای بعد به خود معطوف کردند، جمع کثیری از شاعران در این دوره گرد آمده‌اند<sup>۱</sup> که اگر سایهٔ این سه تن بر سر آنان نبود، بیش از این شهرت می‌یافتند و در تاریخ با شکوه ادبیات ایران، جایگاه مهم‌تری را اشغال می‌کردند.

آثار این شاعران از جهات بسیاری شبیه هم‌اند: به لحاظ بر چیده شدن دربارهای حامی شعر و ادب، قصیده - مخصوصاً قصیدهٔ مدحی - جای خود را به غزل داد؛ آشفتگی اوضاع و شیوع ناامنی، و جور و فساد و ریا و دروغ و فریب، از جهتی، موجب رواج تصوف و افکار و مواظظ سرزنش آلود و عتابهای تند اجتماعی و اخلاقی شد<sup>۲</sup>؛ روی آوردن عامهٔ مردم به تصوف و استقبال آنان از آموزه‌های تسلی بخش صوفیانه، زمینه لازم را برای ظهور کتب معارف و مجالس و مقالات و مثنویهای تعلیمی صوفیانه و غزلهای عرفانی فراهم آورد؛ مخاطب شعر فارسی به تبع تغییر موقعیت و جایگاه اجتماعی شاعران و ادیبان، از خواص و اشراف به مردم عادی تغییر یافته، در موضوعات، انواع، قالبهای شعری و صورخیال شاعرانه، دگرگونیهای اساسی رخ داد؛ تا جایی که این دوره، از جهت ادبی هویت مشخصی یافت و از ادوار دیگر متمایز شد؛ اگر چه سنتها و تأثیرات آن هرگز از بین نرفت<sup>۳</sup>.

الگوها و سرمشقه‌های اصلی گویندگان این دوره، چهره‌های برجستهٔ شعر فارسی در دربار سامانی، غزنوی و سلجوقی - از قبیل رودکی، فرخی، منوچهری، مسعود سعد، سنایی، انوری، خاقانی، نظامی و عطار نیشابوری و تا حدودی ناصر خسرو - بودند؛ در حالی که چهره‌های برجستهٔ این دوره؛ یعنی سعدی و مولانا و حافظ نیز به نوبهٔ خود سرمشقه‌های همیشگی شعر فارسی باقی ماندند و بستر اصلی ادب فارسی را در دوره‌های بعد تا امروز پدید آوردند.

این همه نشان می‌دهد که هر شاعری علاوه بر استعداد و قریحه خداداد، که لازمه هنرنوع خلاقیت هنری و ادبی است، در آفرینش آثار خود، مرهون آثاری است که شاعران بزرگ و حتی متوسط پیشین به جای نهاده‌اند. هیچ اثری - صرف نظر از اینکه هنری، ادبی یا علمی باشد - در خلأ پدید نمی‌آید و برای شکل‌گیری و ظهور خود، به زمینه و پشتوانه‌ای از آثار در دسترس متکی است. اینگونه آثار در دوره مورد بحث ما - از لحاظ صورت و معنی - بسیار متنوع و قابل توجه بوده است.

شیخ اوحدالدین بن حسین اوحدی مراغی اصفهانی (۶۷۳-۷۳۸) از شاعران و عارفان این دوره (قرن هفتم و هشتم) است. به دلیل آن که از جانب پدر اصفهانی است در بعضی منابع او را اصفهانی دانسته‌اند و چون در مراغه ولادت یافته، زندگی کرده و در گذشته و به خاک سپرده است، او را مراغه‌ای خوانده‌اند. علت اتخاذ تخلص اوحدی، ممکن است ارادت معنوی شاعر به صوفی معروف اوحدالدین کرمانی (وفات: ۶۳۵) باشد.<sup>۴</sup>

دیوان اوحدی، مجموعه آثار او، یعنی قصاید و غزلیات و ترجیعات و ترکیبات و رباعیات و دو مثنوی جام جم و منطق العشاق (ده نامه) را در برمی‌گیرد. قصاید و غزلیات او تا حدود زیادی تحت تأثیر سنایی و خاقانی و ناصر خسرو و سعدی سروده شده‌اند.

ده نامه او احیاناً به پیروی از عشاق نامه عراقی و صحبت نامه همای تبریزی پدید آمده و جام جم، تقلیدی موفق و نوآیین از حدیقه سنایی است.

اوحدی نیز همانند دیگر شاعران متوسط این دوره، مورد توجه حافظ بوده و حافظ در بعضی غزلهای خود شدیداً تحت تأثیر وزن و قافیه و مضامین و لحن کلی شعر او قرار گرفته است.

در قصاید اندک باقیمانده از اوحدی، هیچ قصیده مدحی‌ای به چشم نمی‌خورد. موضوع این قصیده‌ها، راز و نیاز و مناجات با خدا، مواظب حکمی و اخلاقی، نعت پیامبر و علی (ع) و امام حسین (ع)، توصیه به تأمل در احوال شخصی و اصلاح آن، انتقاد اجتماعی

و اخلاقی است؛ از این جهت لحن این قصیده‌ها به قصاید ناصر خسرو، سنایی و خاقانی مانده است.

غزلیات او عاشقانه و عارفانه و بعضاً تعلیمی است و آثار پیروی از سنایی، سعدی و مولانا در آنها آشکار است؛ و این همه نشان می‌دهد که او در غزل سرایی صاحب سبک خاصی نبوده، غالباً به تأثر از سرمشقهای خود غزل سروده؛ در نتیجه نشانه سبکها و سلیقه‌های گوناگون را می‌توان در آن دید.

جام جم همچنان که از وزن، موضوعات، آمیختگی لحن حکیمانه، عارفانه و متشرعانه در تعلیمات و مواعظ و انتقادات تند اجتماعی آن پیداست، به اقتدا و تحت تأثیر حدیقه سنایی سروده شده است، اما چنانکه بیشتر صاحب‌نظران گفته‌اند، گرایش به مسایل و مباحث اجتماعی و طرح و انعکاس معتقدات رایج و انتقاد از وضعیت طبقات و مناصب علمی - سیاسی و اجتماعی، جام جم را از تقلید صرف خارج می‌کند و هویتی مستقل بدان می‌دهد. با مروری بر دیوان اوحدی، بعضی افتخاها و تأثرات او را از شاعران صاحب نام پیشین یادداشت کرده‌ایم که نقل و مقایسه آنها ممکن است در توضیح و فهم شیوه شاعری دیگر شاعران متوسط این دوره نیز مفید افتد.

## ۱- اوحدی و فردوسی<sup>۶</sup>

اوحدی همانند دیگر شاعران این دوره به فردوسی و شاهنامه و شخصیتها و ماجراهای اساطیری و تاریخی آن، توجه و علاقه بسیار نشان داده و در کمال هنری اشعار خود از آن سود جسته است. مهم ترین استفاده اوحدی از شاهنامه، الهام از داستان کیخسرو و پایان اساطیری زندگی اوست که از پادشاهی کناره می‌گیرد و در تاریکی شب ناپدید می‌شود و همراهانش، طوس، گیو، بیژن و فربرز، هر چه می‌گردند، اثری نمی‌یابند و ناامید برمی‌گردند. اوحدی، کیخسرو را به مثابه نماد عدالت و پارسایی و ترک دنیا می‌ستاید و فرجام قدسی و ابهام آلود زندگی او را چند بار حکایت می‌کند که بررسی آنها به نوشته مستقلی نیاز دارد:

شاد منشین که در سرای سپنج  
 زان بدین عسالت فرستادند  
 تا به اینها نظر در اندازی  
 زیرکانی که راز دانستند  
 زین میان زود بر کنار شدند  
 گر تو کیخسروی به دین و به داد  
 تا نشویی ز مُلک ایسران دست  
 پند درویش اگر نیندوزی

نستوان بود بی کشیدن رنج  
 وین چنین ساز و آلت دادند  
 چاره کار خویشتن سازی  
 سر اینها چو باز دانستند  
 گنج وش سوی گنج غار شدند  
 ور چو ناصر شوی به حجّت و داد  
 نستوانی به کنج غار نشست  
 زین دو خسرو چرا نیاموزی؟

(دیوان، ص ۵۲۱)

از میان شخصیت‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی، نام و بعضی اشارات مربوط به افراد زیر در شعر اوحدی به کار رفته است: اسفندیار، اسکندر، ایرج، بهرام، بهمن<sup>۷</sup>، بیژن، توران، تورانیان، تهمتن، جام جم، جام جمشید، جام جهان نما، جام گیتی نمای، جم، جمشید، خسرو پرویز، دارا، رخس، رستم، زال، سیاوش، شیرویه، شیرین، ضحاک<sup>۸</sup>، طاق کسری، فرنگیس، فریدون، قباد، کسری، کیخسرو، کیقباد و مانی.

اوحدی در یکی از غزل‌های خود، کاربرد بعضی از این اسامی را التزام کرده است:

ز تورانیان تنگ چشمی سواری  
 ... سیاوش رویی، فرنگیس مویی  
 نه جمشید، لیکن هَرش بنده، میری  
 اگر شعر گویی در آن غمزه زبید  
 کزین بیژنی را بدوزد به تیری

در ایران به زلف سیه کرد کاری  
 فریرز شکلی، فریدون شعاری  
 نه ضحاک لیکن هَرش زلف، ماری  
 و گر هوش بندی در آن زلف، باری  
 و زان رستمی را ببندد به تاری

(دیوان ۳۸۵)

به ماجرای تقدیم شاهنامه به سلطان محمود و برخورد ناجوانمردانه و ناشایست، و ناسپاسی او از رنج سی ساله شاعر و بخشیدن فردوسی درمهای محمودی را به فقّاعی در شعر اوحدی اشاره شده است:

گرندانی تو این درم سوزی      زان بهشتی چرا نیاموزی  
 کو به عمری چنین کتابی ساخت      پس به پیلی درم، یخ آبی ساخت  
 (جام جم، دیوان، ص ۶۴۳)

## ۲- اوحدی و منوچهری

در شعر اوحدی، خطابی ملامت آمیز به چرخ وجود دارد که با توجه به کلمات و لحن مشترکش به نظر می‌رسد در آن، تحت تأثیر منوچهری بوده باشد.

منوچهری:

جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی      چو آشفته بازار بازارگانی  
 ... به هر کار کردم تو را آزمایش      سراسر فریبی، سراسر زیانی  
 وگر آزمایشت صد بار دیگر      همانی، همانی، همانی، همانی  
 (دیوان، ص ۱۱۷، ق ۴۶)

اوحدی:

تو را ای چرخ بسیار آزمودم      همانی و همسانی و همانی  
 (دیوان، ص ۴۰۵)

## ۳- اوحدی و ناصر خسرو

اوحدی در شعر خود به ناصر خسرو و پایان کار او اشاره کرده و این جنبه از زندگی او (پناه بردن به کوهستان و زندگی در غار) را با فرجام کار کیخسرو مقایسه کرده است.  
 گر تو کیخسروی به دین و به داد      ور چو «ناصر» شوی به حجت و داد  
 تانشویی ز ملک ایران دست      نتوانی به کنج غار نشست  
 (دیوان، ص ۵۲۱)

همانندیهای فکری و عاطفی و روحی بسیاری بین اوحدی و ناصر وجود دارد که در ابیات هم مضمون آن دو، به طور ملموسی می‌توان آن را دریافت. عتابها و ملامتهای اوحدی درباره روزگار و صداقت و صراحتی که در لحن او به کار رفته است، خواه ناخواه خواننده را به یاد ناصر می‌اندازد.

ناصر خسرو:

یکی فرزند خواره پیسه گربه ست ای پسر گیتی سزد گر با چنین مادر ز بار و بن نیبوندی  
(دیوان، ص ۳۳۳، ق ۱۵۸)

اوحدی:

شوهر کشی است ای پسر این دهر بچه خوار برگیر از او تو مهر و مگیرش به مادری  
(دیوان، ص ۳۵)

ناصر خسرو، هرگاه تغزل قصاید خود را به وصف طبیعت اختصاص می‌دهد، در پایان تغزل با دروغ و فریب خواندن زیباییها و تازگیها و جاذبه‌های طبیعت و نکوهش کسانی که آن زیباییها را همیشگی و پایدار می‌دانند و بدان دل می‌بندند، به مخاطب خود هشدار می‌دهد که با چشم خرد به طبیعت بنگرد و آن را همواره در تغییر و فساد بداند و به جای دل بستگی بدان، به حقایق و معانی روی آورد. اوحدی نیز گاهی بعد از توصیف طبیعت، ناصر خسرووار به خواننده انتباه می‌دهد که زیباییهای مادی و دنیوی را در معرض فساد و فنا بداند و با تأمل حکیمانه در تحولات طبیعت دریابد که آدمی نیز به مثابه جزوی از طبیعت، هر لحظه به پیری و مرگ نزدیک می‌شود؛ از این رو باید از گذشت زمان و تغییر فصول و پشت سر گذاشتن مراحل زندگی درس بگیرد و برای آخرت خود توشه بیندوزد.

اوحدی:

چمن زیاد خزان، زرد و زار خواهد ماند  
در این دو هفته نثاری نبینی اندر باغ  
که آب و سبزه به زیر نثار خواهد ماند  
نه دست شاهد گل در نگار خواهد ماند  
نه دیر و زود در این گیرودار خواهد ماند...  
پدر به داغ پسر سوگوار خواهد ماند  
که گل سفر کند از باغ و خار خواهد ماند  
به رونق گل این باغ دل منه ز نهار!

(دیوان، صص ۱۳ و ۱۴)

#### ۴- اوحدی و خیام

اوحدی بینش عرفانی دارد اما مثل سنایی عقل و علم و دانایی را می‌ستاید و در کار هستی، چون و چرا می‌کند؛ آن چنانکه لحن او در این تشکیک‌ها و تعلیلاها، گاهی خیام را به یاد می‌آورد.

وجه تشابه دیگر او با خیام، رباعیاتی است که در آنها مخاطب، به اغتنام فرصت و عیش و خوشباشی فرا خوانده شده است. با توجه به اینکه جهت کلی اندیشه خیام در رباعیات او، برای آشنایان به ادب فارسی آشکار است، تنها به ذکر نمونه‌هایی از مضامین خیامی در شعر اوحدی اکتفا می‌کنیم:

#### ۱-۴ اظهار تأسف از پایان کار آدمی

سرو است و بید و لاله که بنهفته‌ای به خاک / زلف است و چشم و رخ که بر او می‌کنی گذر  
کردی هزارچهره به خون ریز خودنگار / ورنیست باورت که چه کردی، فرونگر  
(دیوان، ص ۱۸)

دست زمانه بر سر مردم کند به صبر / این خاک را که مردمش امروز بر سرند  
گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد / وین گله را ببین که چه آسوده می‌چرند  
(دیوان، ص ۱۴)

#### ۲-۴ توصیه به اغتنام فرصت و عیش و خوشباشی

از ژاله چو لاله راست لؤلؤ در کام / برخیز و به سوی گل و گلزار حرام  
تا در ورق جوی بینی مسطور / صدبار که می‌نیست در این فصل حرام  
(دیوان، ص ۴۴۸)

ای دوست کنون که بوی گل حامی ماست / زاهد بودن موجب بدنامی ماست  
فصل گل و باغ تازه و صحرا خوش / بی باده خام بودن از خامی ماست  
(دیوان، ص ۴۳۵)



## ۵- اوحدی و انوری

انوری در یکی از قطعه‌های انتقادآمیز خود شاعری را در مرتبه‌ای پس از کناسی قرار داده است<sup>۱۰</sup> اوحدی در شعر خود به این شعر انوری اشاره کرده و گفته است:

ز آسمان رسته شد سخن را بیخ      به زمینش فرومکن چون میخ  
زین نهاد انوری - چو کرد قیاس -      رتبت شاعران پس از کناس

(جام جم، دیوان، ص ۵۶۱)

## ۶- اوحدی و خاقانی

بین مضامین قصاید و شیوه غزلسرایی خاقانی و اوحدی، همانندیهای بسیاری وجود دارد که استقصای آن مستلزم پژوهشی جداگانه است. در اینجا به بیان مطلع یکی از قصاید اوحدی که به اقتضای قصیده‌ای از خاقانی سروده شده است، اکتفا می‌کنیم.

خاقانی:

کوی عشق آمد شد ما بر نتابد بیش از این

دامن تر بردن آنجا برنتابد بیش از این<sup>۱۱</sup>

(دیوان ۳۳۷)

اوحدی:

دل فراق روی جانان برنتابد بیش از این      سینه داغ هجر آنان برنتابد بیش از این

(دیوان، ص ۳۳۱)

## ۷- اوحدی و سنایی

اوحدی به سنایی ارادت داشته و مخصوصاً در جام جم به طور آشکاری از حدیقه او تقلید کرده است ولی همچنان که خود به حق ادعا کرده است، مثنوی او در مقایسه با حدیقه، نو آوریها و ویژگیهای خاص خود را دارد:

اگرش قطره‌ای است در کوزه      هم از آن بحسرهاست در یوزه

روح ایشان مرا چو محرم داشت  
به ادب دیده‌ام عیب‌ارتشان  
هیچ محرومم از کرم نگذاشت  
دل‌م از خاطر فسرده خود  
نشدم بی‌ادب به غارتشان  
گرد وزر و پی‌وبال نگشت  
در سخن بر کسی عیال نگشت  
فیض بر فیض و تازه بر تازه  
لاجرم یافت بیش از اندازه

(جام جم، دیوان، صص ۶۷۱ و ۶۷۲)

اوحدی در قصاید عتاب آلود و انتقادی و در غزلیات رندانه و قلندرانه خود کمابیش تحت تأثیر سنایی است ولی چون تأثیر سنایی بر او بیشتر جنبه فکری و عرفانی و اخلاقی دارد، در جام جم آشکارتر است. ابیات زیر با اینکه از جام جم نقل شده است، گویی که ابیاتی از حدیقه است:

بنمایی چرا ندانم دید؟      بنمایی کجا توانم دید؟

(جام جم، صص ۴۸۴)

گر بخواند، جدا ندانی شد      ور براند کجا توانی شد؟

(جام جم، صص ۴۸۷)

تا تو این جاه و جای را بینی      به خدای ار خدای را بینی

(جام جم، صص ۴۸۷)

تا تو رخت و سرای را دانی      به خدای ار خدای را دانی

(جام جم، صص ۵۴۴)

میل کودک به گردکان و مویز      بیش بینم که بر خدای عزیز

(جام جم، صص ۵۴۷)

روی او را به او توان دیدن      باز کن دیده جنان دیدن

(جام جم، صص ۶۶۲)

در زیر بعضی ابیات حدیقه و جام جم را با هم مقایسه می‌کنیم:

جام جم:

به خود آنجا کسی نداند رفت      به خدا باشد ار تواند رفت  
(دیوان، ص ۴۸۶)

حدیقه:

گر نه ایسزد و را نمودی راه      از خدایی کجا شدی آگاه  
(حدیقه، ص ۶۲)

به خودش کس شناخت نتوانست      ذات او هم بسدو توان دانست  
(حدیقه، ص ۶۳)

جام جم:

خرد اندر جهان او نرسد      علم بر آستان او نرسد  
با تو عقل ار چه بس دراز استد      از تو در نیم راه باز استد  
(دیوان، ص ۴۸۷)

حدیقه:

عقل رهبر و لیک تسا در او      فضل او مگر تو را برد بر او  
(حدیقه ۶۳)

جام جم:

هر که آمد گرش مرید کنی      در زمستان مگس قدید کنی  
(دیوان، ص ۵۹۹)

حدیقه:

صوفیان در دمی دو عید کنند      عنکبوتان مگس قدید کنند  
(حدیقه، ص ۳۶۹)

جام جم:

آن که نامش همی بری شنواست      گر نداری فغان و نعره رواست  
نتوانش سپاس، فکر آن است      حاضرش می‌شناس، ذکر آن است

لال گردی و گنگ از این دانی  
دل غایب به بانگ محتاج است

حدیقه:

کار نادان کوتاه اندیش است  
ذکر جز در ره مجاهده نیست  
فاخته غایب است گوید کو

جام جم:

اعتماد تو بر چماق امیر

حدیقه:

اعتماد تو بر سگ و زنجیر

جام جم:

نرسد کس به کنه معرفتش  
احدیّت نشان ذاتش دان  
احد است او نه از طریق شمار  
صفت از ذات دور نتوان کرد

حدیقه:

احد است و شمار از او معزول  
آن احدنی که عقل داند و فهم  
در ره قهر و عزّت صفتش

ور ندانی که راهمی خوانی  
که چو حاضر شود به معراج است

(دیوان، ص ۶۰۰)

یاد کرد کسی که در پیش است  
ذکر در مجلس مشاهده نیست  
تو اگر حاضری چه گویی هر

(حدیقه، صص ۹۵ و ۹۶)

بیش بینم که بر خدای کبیر

(دیوان، ص ۶۱۴)

بیش بینم که بسر سمیع و بصیر

(حدیقه، ص ۷۵)

مگر از باز جستن صفتش  
صمدیّت در صفاتش دان  
صمد است او ولی ندارد یار  
شرح این جز به نور نتوان کرد

(دیوان، ص ۶۳۵)

صمد است و نیاز از او مخزول  
آن صمدنی که حس شناسد و وهم  
کنه تو بس بود به معرفتش

(حدیقه ۶۲ و ۶۴)

جام جم:

دو شوی پیش آینه به درست

زان که آینه تو غیر از توست

(دیوان، ص ۶۶۲)

حدیقه:

پیش آن کش به دل شکی نبود

صورت و آینه یکی نبود

گر چه در آینه به شکل بوی

آن که در آینه بود نه توی

دگری تو چو آینه دگر است

آینه از صورت تویی خیر است

(حدیقه، ص ۶۸)

جام جم:

طرفه باشد چو موی بر دیا

ناز کردن ز روی نازیا

(دیوان، ص ۶۷۰)

سنایی:

ناز را رویی نباید همچو ورد

چون نداری گرد بدخویی مگرد

زشت باشد روی نازیبا و ناز

سخت باشد چشم نابینا و گرد<sup>۱۲</sup>

(دیوان سنایی، ص ۸۵۱)

## ۸- اوحدی و نظامی

اوحدی مطمئناً به مخزن الاسرار نظامی نیز نظر داشته و از حکم و مواعظ آن در مطاوی جام جم استفاده کرده است. به دلیل تفاوت اوزان دو مثنوی، تشخیص آن، به سهولت حدیقه نیست و مستلزم مطالعه و تحقیق مستقلی است. از آثار بهره‌مندی اوحدی از آثار نظامی، می‌توان از تلمیحات و اشارات او به نامها و ماجراهای قهرمانان مثنویهای نظامی یاد کرد. اشاره به بهرام گور، خسرو و شیرین و شیرویه، لیلی و مجنون و اسکندر و خضر و آب حیات از جمله آنهاست. در جام جم وقتی از تأثیر زن ناپارسا در نابکار بار آمدن فرزندان سخن می‌گویند، به پایان زندگی خسرو پرویز اشاره می‌کند که منطبق با منظومه خسرو و شیرین نظامی است:

زن نا پارسا مگیر به جفت  
 که پسر دزد و نابکار آید  
 کند اندیشه با تو روز ستیز  
 شیر شیرویه چون حرام افتاد  
 اگر از بهر نسل خواهی خفت  
 بد نهاد است و بد به بار آید  
 آنچه شیرویه کرد با پرویز  
 خنجرش را پیدر نیام افتاد

(جام جم، دیوان، ۵۵۳)

#### ۹- اوحدی و مولانا

همسانی اوزان، ردیفها و قافیه‌های بعضی از غزلهای اوحدی با غزلیات شمس، تأثر او را از مولانا مسلم می‌سازد. این همسانی مخصوصاً در غزلهایی به چشم می‌خورد که وزن تند و ذوری و لحن حماسی و شورانگیز دارند. در ذیل به مطلع بعضی از این نوع غزلها اشاره می‌کنیم.

اوحدی:

شب و روز مونس من غم آن نگار بادا  
 سر من بر آستان سر کوی یار بادا  
 (دیوان، ص ۷۳)

مولانا:

چمنی که تا قیامت گل او په بار بادا  
 صنمی که بر جملش دو جهان نثار بادا  
 (شمس: ۱/ ص ۱۰۶/ غ ۱۶۶)

اوحدی:

بیا که دیدن رویت مبارک است صباح  
 بیا که زنده به بوی تو می‌شوند ارواح  
 (دیوان، ص ۱۳۷)

مولانا:

پنهان مشو که روی تو بر ما مبارک است  
 نظاره تو بر همه جانها مبارک است  
 (شمس: ۱/ ص ۲۶۲/ غ ۴۶۱)

اوحدی:

سخت به حالم از تو من، ای مدد حال بیا  
 فال به نام تو زدم، ای تو مرا فال بیا  
 (دیوان، ص ۹۰)

مولانا:

خواجه بیا، خواجه بیا، خواجه دگر بار بیا / دفع مده، دفع مده، ای مه عیار بیا  
(شمس: ۱/ ص ۳۰ / ۳۶۶)

اوحدی:

آن دوست که من بینم، آن دوست که من دانم / تا آن که رخس دیدم، او من شد و من آنم  
(دیوان، ص ۲۸۷)

مولانا:

در عشق سلیمانی من همدم مرغانم / هم عشق پری دارم، هم مرد پریخوانم  
(شمس: ۳/ ص ۲۲۰ / غ ۱۴۶۶)

مولانا:

این شکل که من دارم، ای خواجه که رامانم / یک لحظه پری شکلم، یک لحظه پریخوانم  
(همان / غ ۱۴۶۷)

اوحدی:

پُر از دل می‌رس، ای پری من چه دانم / ز مردم تو دل می‌بری، من چه دانم  
(دیوان، ص ۲۸۹)

مولانا:

مرا گویی که رایی؟ من چه دانم / چنین مجنون چرایی؟ من چه دانم  
(شمس: ۳/ ص ۲۴۷ / غ ۱۵۱۷)

مولانا:

مرا گویی چه سانی من چه دانم / کدامی وز کیانی؟ من چه دانم  
(شمس: ۳/ ص ۲۶۰ / غ ۱۵۴۴)

اوحدی:

آمده‌ام که صف این صفه بار بشکنم / صدرنشین صفه را رونق کار بشکنم  
(دیوان: ص ۲۹۳)

مولانا:

باز آمدم چون عید نو تا قفل زندان بشکنم / وین چرخ مردمخوار را چنگال و دندان بشکنم  
(شمس: ۳/ ص ۱۶۹ / غ ۱۳۷۵)

اوحدی:

دور مرو، دور مرو، یارببین، یار ببین  
 در نگر از دیده جان، در دل و دلدار ببین  
 گر ز دل آگاه شدی، همسفر ماه شدی  
 چون تو در این راه شدی، خوبی رفتار ببین  
 (دیوان، ص ۳۲۹)

مولانا:

تیز دوم، تیز دوم، تا به سواران برسم  
 نیست شوم، نیست شوم تا بر جانان برسم  
 (شمس: ۳ / ص ۱۸۵ / غ ۱۴۰۰)

یار شدم، یار شدم با غم تو یار شدم  
 تا که رسیدم بر تو از همه بیزار شدم  
 (شمس: ۳ / ص ۱۸۰ / غ ۱۳۹۲)

اوحدی:

امشب از پیش من شیفته دل، دور مرو  
 نور چشم منی، ای چشم مرا نور مرو  
 (دیوان، ص ۳۴۱)

مولانا:

گر رود دیده و عقل و خرد و جان، تو مرو  
 که مرا دیدن تو بهتر از ایشان، تو مرو  
 (شمس: ۵ / ص ۱۶۲ / غ ۲۲۱۵)

مولانا:

هله‌ای شاه مپیچان سر و دستار مرو  
 هله‌ای ماه که نغزت رخ و رخسار مرو  
 (شمس: ۵ / ص ۱۶۵ / غ ۲۲۲۱)

اوحدی:

شاخ ریحانی تو یا برگ گل سوری، بگوی  
 آفتابی یا پری یا چهره نوری بگوی  
 (دیوان، ص ۴۱۶)

مولانا:

ای صبا بادی که داری در سر از یاری بگو  
 گر نگوئی با کسی با عاشقان باری بگو  
 (شمس: ۵ / ص ۱۵۴ / غ ۲۲۰۰)

اوحدی:

عاشقم از عشق من گر به گمانی بگوی  
 چاره ندانم که چیست آنچه تو دانی بگوی  
 (دیوان، ص ۴۱۶)



مولانا:

ما همگان محرمیم، آنچه بدیدی بگو      مطرب مهتاب رو، آنچه شنیدی بگو  
(شمس: ۱۵ ص ۱۷۹ غ ۲۲۴۵)

اوحدی:

چون تو را از دل من نیست خبر هیچ مگوی      با دل تنگ من از تنگ شکر هیچ مگوی  
(دیوان، ص ۴۱۷)

مولانا:

درد بی حد بنگر بهر خدا هیچ مگو      چهره زرد مرا بین و مرا هیچ مگو  
(شمس: ۱۵ ص ۱۶۴ غ ۲۲۱۷)

مولانا:

پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگو      من غلام قمرم، غیر قمر هیچ مگو  
(شمس: ۱۵ ص ۱۶۵ غ ۲۲۱۹)

## ۱۰- اوحدی و سعدی

سعدی، بیش از همه مورد توجه و سرمشق هنری و سبکی اوحدی بوده و سبک اوحدی در غزلیات، بیش از همه به او مانده است. تأثیر اوحدی از سعدی، تنها به آهنگ موسیقایی، وزن و قافیه و ردیف غزلیات سعدی، محدود نمی‌شود بلکه در احساسات و عواطف و مضامین عاشقانه نیز تحت تأثیر سعدی است. از بیتی که در مقایسه خود با سعدی دارد، آشکار می‌شود که او را سرمشق و پیشرو خود می‌دانسته و به توفیق هنری او غبطه می‌خورده است:

قصه اوحدی از راه سپاهان بشنو      همچو آوازه سعدی که ز شیراز آید  
(دیوان، ص ۲۱۴)

## الف - اشتراک مضمون

## ۱- چنان خوبی که زیورها بیارایی

اوحدی:

تجمّل روی خوبان را بیاراید و لیکن تو      رخی داری که از خوبی بیاراید تجمّل را  
(دیوان، ص ۷۸)

سعدی:

به زیورها بیاریند وقتی خوبرویان را      تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی  
(کلیّات، ص ۵۹۷)

## ۲- یار نزدیک تر ز دوست به تو

اوحدی:

من از او دور و او به من نزدیک      پرده اندر میان، من و او یی است  
(دیوان، ص ۵۷)

اوحدی:

یار نزدیک تر ز دوست به تو      تو ز نزدیک او چرایی دور؟  
(دیوان، ص ۶۴)

سعدی:

دوست نزدیک تر از من به من است      وینت مشکل که من از وی دورم  
(کلیّات، ص ۷۶)

## ۳- عشق پیش از آب و گل

اوحدی:

در آب و گل ز آدم خاکی نشان نبود      کاغشته شد به آب محبت خمیر ما  
(دیوان، ص ۸۶)

سعدی:

پیش از آب و گل من در دل من مهر تو بود      با خود آوردم از آنجا نه به خود بر بستم  
(کلیّات، ص ۵۴۶)

#### ۴- غرقاب و ساحل

اوحدی:

حدیث عشق بسی گفتم و ندانستم که من میانه غرقابم و تو بر ساحل  
(دیوان، ص ۲۹)

سعدی:

امروز حالی غرقه‌ام تا با کناری اوفتم آن‌گه حکایت گویمت درد دل غرقاب را  
(کلیات، ص ۴۱۴)

#### ۵- عروس سست عهد دنیا

اوحدی:

مده به شاهد دنیا عنان دل، زنها را که این عجزه، عروس هزار داماد است  
سعدی:

عروس ملک نکو روی دختری است ولیک وفا نمی‌کند این سست مهر با داماد  
(کلیات، ص ۷۶۱)

ب - اشتراک در وزن و قافیه و ردیف (گاهی ممکن است وجه اشتراک فقط از یک جهت باشد ولی قراین حاکی از تأثر است)

اوحدی:

سلام علیک ای نسیم صبا به لطف از کجا می‌رسی مرحبا  
(دیوان، ص ۷۱)

سعدی:

ای نفس خسرم باد صبا از بر یار آمده‌ای مرحسبا  
(کلیات، ص ۴۱۱)

اوحدی (مقطع غزل):

چون اوحدی بنالد گویی که صبر می‌کن مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا  
(دیوان، ص ۷۲)

سعدی:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا / گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را  
(کلیات، ص ۴۱۳)

اوحدی:

باز کی بینم رخ آن ماه مهر افروز را؟ / گلرخ سیمین بر دل دزد عاشق سوز را  
دولت پیروز اگر بنشاندش بار دگر / در بر من، شکر گویم دولت پیروز را  
(دیوان، ص ۷۶)

سعدی:

دوست می‌دارم من این نالیدن دلسوز را / تا به هر نوعی که باشد بگذرانم روز را  
وه که گر من باز بینم چهر مهر افزای او / تا قیامت شکر گویم طالع پیروز را  
(کلیات، ص ۴۱۵)

اوحدی:

دل بسته شد به دام دو زلف چو دال دوست / بر بوی دانه‌ها که بدیدم ز خال دوست  
(دیوان، ص ۱۱۶)

سعدی:

گفتم مگر به خواب بینم خیال دوست / اینک علی الصبح نظر بر جمال دوست  
(کلیات، ص ۴۴۷)

اوحدی:

خوبرویان جفا پیشه، وفا نیز کنند / به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند  
(دیوان، ص ۱۹۴)

عین غزل سعدی است با همین مطلع ← کلیات، ص ۵۰۱، غ ۲۵۰

اوحدی:

درمان درد دوری آن یار می‌کنم / وقتی که میل سبزه و گلزار می‌کنم  
(دیوان، ص ۲۹۵)

سعدی:

چون من به نفس خویشتن این کار می‌کنم  
بر فعل دیگران به چه انکار می‌کنم  
(کلیات، ص ۵۶۷)

اوحدی:

بگشای ز رخ نقاب دیدار  
تا نگذرد از درت خریدار  
(دیوان، ص ۲۲۰)

سعدی:

شرط است جفا کشیدن از یار  
خمر است و خمار و گلبن و خار  
(کلیات، ص ۲۹۸)

اوحدی:

هر دم برم به گریه پناه از فراق یار  
آه از جفای دشمن و آه از فراق یار  
(دیوان، ص ۲۲۱)

سعدی:

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار  
ترک رضای خویش کند در رضای یار  
(کلیات، ص ۳۰۰)

اوحدی:

نیک می‌خواهی که از خود دورم اندازی دگر  
و آن دل سنگین ز مهر من بپردازی دگر  
(دیوان، ص ۲۲۵)

سعدی:

که من از دست تو فردا بروم جای دگر  
هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
(کلیات، ص ۳۰۱)

اوحدی:

نه عجب گر به عشوه کوشد و ناز  
صاحب روی خوب و زلف دراز  
(دیوان، ص ۲۳۰)

سعدی:

چشم خلقی به روی خوب تو باز  
ای به خلق از جهانیان ممتاز  
(کلیات، ص ۵۲۴)

سعدی:

چه خبر دارد از شبان دراز / متقلب درون جامه ناز  
(کلیات، همان)

اوحدی:

کز خیال تو به خود نیز نمی پردازم / به غم خویش چنان شیفته کردی بازم  
(دیوان، ص ۲۸۰)

سعدی:

همچو پروانه که می سوزم و در پروازم / از تو با مصلحت خویش نمی پردازم  
(کلیات، ص ۳۹۷)

اوحدی:

نقش مرا فرو شست از لوح نیکنامان / تا بر گذشت پیشم باز آن پری خرامان  
با قوم ما بگویند احوال دل به دامان / ای همراهان به منزل گر بازگشت باشد  
(دیوان، ص ۳۱۴)

سعدی:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران  
با ساربان بگویند احوال آب چشمم / تا بر شتر نبندد محمل به روز باران  
(کلیات، ص ۴۴۹)

اوحدی:

روی شادی آن زمان بینم که بینم روی تو / سوی من شادی نیاید تا نیایم سوی تو  
(دیوان، ص ۳۴۰)

سعدی:

نادر است اندر نگارستان دنیی روی تو / ای طراوت برده از فردوس اعلی روی تو  
(کلیات، ص ۴۸۵)

اوحدی:

ساقی سرمست و جامی، مطربی موزون و یاری / پادشاه است آن که دارد در چنین خرم بهاری  
(دیوان، ص ۳۸۴)

سعدی:

مهربانان روی بر هم وز حسودان بر کناری خوش بود یاری و یاری درکنار سبزه زاری  
(کلّیات، ص ۵۶۱)

اوحدی:

توان شراب خوردن بی‌مطربی و یاری ساقی بده شرابم، کاندر چنین بهاری  
(دیوان، ص ۳۸۵)

سعدی:

کز بلبلان نیامد فریاد بی‌قراری چون است حال بستان ای باد نوبهاری  
(کلّیات، ص ۵۵۹)

اوحدی:

در وصلی بگشایی ز درم بازآیی چه شود کز سر رحمت به سرم بازآیی  
(دیوان، ص ۴۲۱)

سعدی:

و آب شیرین، چو تو در خنده و گفتار آیی قیمت گل برود چون تو به گلزار آیی  
(کلّیات، ص ۵۹۶)

یا به بستان به در حجره من بازآیی خرم آن روز که چون گل به چمن بازآیی  
(کلّیات، ص ۵۹۶)

صرف نظر از تواردها و مشابهتهای اتفاقی که در شعر هر شاعری در مقایسه با شعر شاعر یا شاعران دیگری ممکن است به دیده آید، از شواهدی که نقل کردیم، تا حدودی معلوم می‌شود که هر شاعری - چه شاعر متوسطی مثل اوحدی باشد و چه شاعر بزرگی مثل حافظ - بخشی از مقبولیت، شهرت و توفیق هنری خود را مدیون پیشینیان است. آثار و اشعار قبلی مایه اشارات و تلمیحات و مواد فکری و ذوقی و عناصر الهام بخش موسیقایی و آهنگ و لحن کلی کلام را برای شاعر فراهم می‌آورند و خلق اثری همپایه آنها یا برتر از آنها را برای او ممکن می‌سازند. با مطالعه و کشف میزان تأثر شاعر از پیشینیان می‌توان سهم تقلید، اقتباس و تأثر و درجه خلاقیت و قابلیت‌های فردی شاعر را باز شناخت و در نهایت با فرایند تکوین آثار ادبی آشنا شد و حدود پیوند و ارتباط آنها را تشخیص داد.

## نتیجه‌گیری

مروری بر منابع ذوقی و سرچشمه‌های الهام شاعرانهٔ اوحدی مراغه‌ای نشان می‌دهد که او و هر شاعر قابل‌ذکری برای رسیدن به کمال هنری خود، از مطالعه مهم‌ترین آثار ادبی پیش از خود ناگزیر است. شاعران کم‌مایه ممکن است مواد مورد مطالعه خود را عیناً یا با وضوح قابل‌تشخیصی در ضمن سروده‌های خود درج و یا در قالب و وزن و قافیه‌بندی از آن پیروی کنند ولی شاعری که از توانایی ذهنی و خلاقیت هنری بیشتری برخوردار است به مرور زمان آن مواد را هضم و جذب می‌کند و جزو ذخایر ذوقی و فکری خود می‌سازد و در هنگام خلق اثر بدون اینکه تقلید و تعمدی در کار باشد از آنها استفاده می‌کند.

شعر حافظ اوج بهره‌وری استادانه و مبتکرانه از نوشته‌ها و سروده‌های دیگران و آثار شاعران مکتب بازگشت، نمونه‌هایی از تقلید و اقتباس و ناتوانی در مقابل سرمشق‌ها و الگوهای شاعرانهٔ سرایندگان آنهاست. تأثرات اوحدی حالتی بینابین دارد و بیش از آنکه حاکی از تقلید باشد از توانایی بازآفرینی و ابتکار او حکایت دارد.



## پی‌نوشت‌ها

- ۱ - همام تبریزی، نزاری قهستانی، شیخ محمود شبستری، امیر خسرو دهلوی، علاءالدوله سمنانی، خواجه‌جوی کرمانی، ابن یمین فریومدی، عماد فقیه، سلمان ساوجی و کمال خجندی، از این جمله‌اند.
- ۲ - رک: دکتر منوچهر مرتضوی، مسایل عصر ایلخانان. موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸، ص ۳۰۹ به بعد.
- ۳ - رک: زین‌العابدین مومن، تحول شعر فارسی، کتابفروشی حافظ و مصطفوی، تهران، بی‌تا، ص ۲۳۶ به بعد.
- ۴ - دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم قسمت دوم، انتشارات فردوس، ۱۳۶۸، ص ۸۳۱ به بعد.
- ۵ - درباره ارتباط غزل اوحدی با سعدی و حافظ؛ رک: دکتر سیروس شمیسا، سیر غزل در شعر فارسی، انتشارات فردوس، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۱۸.
- ۶ - بر آن آب روشن سر و تن بشت  
چنین گفت با نامور بخردان  
چو از کوه خورشید سر برکشید  
بی‌دوند زان جایگه شاه جوی  
ز خسرو ندیدند جایی نشان  
همی خواند اندر نهان زند و آست  
که باشید پدروود تا جاودان ...  
ز چشم مهان شاه شد ناپدید  
به ریگ بیابان نهادند روی  
ز ره باز گشتند چون بیهشان  
(شاهنامه، جلد پنجم، ص ۴۱۳)
- ۷ - بهمن غم گرد درون، دست به دستان و فسون  
چون دو مارت ز یسار و ز یمین برخیزد  
(دیوان، ص ۹۰)
- ۸ - تخت ضحاک تو داری که دو گیسوی دراز  
(دیوان، ص ۲۱۵)
- ۹ - ناصر خسرو:  
برآمد سپاه بخار از بحار  
رخ سبز صحرا بخندید خوش  
گل سرخ بر سر نهاد و بیست  
جهان رهگذار است، اگر عاقلی  
سوارانش پر دَر کرده کنسار  
چو بر وی سیاه ابر بگریست زار  
عقیقین کلاه و پرندهین ازار ...  
نسباید نشستنت بر رهگذار  
(دیوان، ص ۳۵۳، ق ۱۶۹)

و:

بینی آن باد که گویی دم یارستی  
فوج فوج ابر همی آید پنداری  
دشت گلگون شد گویی که پرنده‌ستی  
شاخ گل گر نکشیدی ستم از بهمن  
گر گل حکمت برجان تو بشکفتی  
وین گل و لاله خاکی که همی روید

یاش بر تبت و خرخیز گذارستی  
بر سر دریا اشتر به قطارستی  
آب میگون شد گویی که غفارستی  
نه چنین زرد و نوان و نه نزارستی ...  
مر تو را باغ بهاری به چه کارستی؟  
با گل دانش، پیشت خس و خارستی

(دیوان، ص ۳۲۵، ق ۱۵۴)

و:

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش؟  
بر حسرت شاخ گل درباغ گواشد  
تا زاع به باغ انسدر بگشاد فصاحت  
کهار که چون رزمه بزار بد اکنون  
وین دهر رونده به یکی مرکب ماند  
آن است خردمند که جز بر طلب فضل

زیرا که بگسترده خزان راز نهانیش  
بیچارگی و زردی و کوژی و نوانیش  
بر بست زبان از طرب لحن غوانیش  
گر بنگری از کلبه ندادف ندانیش ...  
کز کار نیاساید هر چند دوانیش ...  
ضایع نشود یک نفس از عمر زمانیش

(دیوان، ص ۲۹۵، ق ۱۳۸)

اشاره است به این ابیات در دیوان انوری (ص ۴۵۴):

۱۰- ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری  
دان که از کناس ناکس در ممالک چاره نیست  
... باز اگر شاعر نباشد هیچ نقصانی فتد  
و نیز شفیعی کدکنی ۱۳۷۲، مفلس کیمیا فروش، ص ۱۰۲ به بعد.

۱۱- از جمله

اوحدی:

سریبوند ما ندارد یار  
چون توان شد ز وصل بیرخوردار

سنایی:  
طلب ای عاشقان خوش رفتار  
طرب ای نیکوان شیرین کار

(دیوان، ۱۹)

۱۲- مولوی در مثنوی این دو بیت را به نقل از سنایی آورده است:

بشنو این پند از حکیم غزنوی  
تایبایی در تن کهنه نسوی ...

(مثنوی: ۱۹۰۵/۱)

## منابع

- ۱- انوری، اوحدالدین علی بن محمد، (۱۳۶۴)، دیوان، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲- اوحدی مراغه‌ای، اوحدالدین بن حسین، (۱۳۷۵)، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- ۳- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۶۸)، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- ۴- سنایی غزنوی، ابوالمجد، مجدودبن آدم، (۱۳۷۷)، حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، به اهتمام مدرس رضوی، دانشگاه تهران.
- ۵- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، مفلس‌کیما فروش؛ نقد و تحلیل شعر انوری، تهران: سخن.
- ۶- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۴)، سیر و غزل در شعر فارسی، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، قسمت دوم، تهران: انتشارات فردوسی.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: دفتر نشر داد.
- ۹- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، (۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران.
- ۱۰- مؤتمن، زین‌العابدین، [بی‌تا]، تحول شعر فارسی، تهران: کتابفروشی حافظ و مصطفوی.

- ۱۱- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۵۸)، مسائل عصر ایلخانان، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز.
- ۱۲- منوچهری دامغانی، احمد، (۱۳۶۳)، دیوان، حواشی و تالیفات محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار.
- ۱۳- مولوی، جلال الدین محمد بلخی، (۱۳۶۳)، مثنوی - به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی - تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳)، کلیات شمس تبریزی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- میرافضلی، سیدعلی، (۱۳۸۲)، رباعیات خیام در منابع کهن، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

